

جنگ خیبر

سال ششم هجرت بود که پیامبر صلی الله علیه و آله عازم خیبر شد تا آخرین لانه فساد یهودیان را فتح کند و مسلمانان را از شر نقشه های شومشان برهاند.

یهودیان خیبر هیچ گمان نمی بردند که پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ آنان بیاید؛ چرا که حصارهای بسیار بلند و اسلحه فراوان و عده بسیار داشتند. هر روز ده هزار جنگجو بیرون می آمدند و صف می کشیدند و می گفتند: محمد با ما جنگ خواهد کرد؟ هرگز! یهودیانی هم که در مدینه بودند هنگامی که با پیامبر صلی الله علیه و آله برای جنگ خیبر آماده می شدند می گفتند: خیبر بسیار استوارتر از آن است که شما آن را فتح کنید.

اگر دژهای خیبر و مردان آن را ببینید، پیش از رسیدن به آن باز خواهید گشت. خیبر دژهای مرتفع بر قله های کوهها و آب فراوان و دایمی دارد. در خیبر هزار زره پوش هستند؛ اگر یاری آنها نبود، قبیله اسد و غطفان نمی توانستند جلوی هجوم اعراب را بگیرند؛ شما هرگز نمی توانید خیبر را بگیرید. اما یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند: خداوند به رسول خود وعده فرموده که خیبر را به غنیمت خواهد گرفت.

پیامبر به سود یهود خیبر بیرون رفت تا آنکه شبانگاهی کنار دژهای ایشان فرود آمد، اتفاقاً آن شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به منطقه خیبر فرود آمد یهودیان بر نخواستند و خروسی هم آوایی سر نداد تا اینکه آفتاب طلوع کرد. یهودیان حصارهای خود را بدون توجه گشودند و در حالی که بیل و ماله و تیشه همراه داشتند، برای کار روزانه بیرون آمدند و چون متوجه شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میدانی در آنجا فرود آمده اند، فریاد کشیدند: محمد و لشکر! و وحشت زده گریختند و وارد حصارهای خود شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله شروع به تکبیر گفتن فرمود و می گفت: خیبر خراب شد. پیامبر صلی الله علیه و آله در منطقه ای به نام رجیع اردو زد و هر روز سپاه را برای جنگ با خیبریان گسیل می داشت و برخی از دژهای یهودیان را با برجا گذاردن عده ای زخمی فتح می کرد. لشکریان اسلام چون به حصار ناعم رسیدند، دفاع یهودیان در آنجا سخت تر بود. پیامبر صلی الله علیه و آله برای فتح این دژ نخست از مهاجرین و انصار به فرماندهی ابوبکر و عمر استفاده کرد، اما بدون آنکه کاری از پیش ببرند، به جایگاه خود باز گشتند.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله چنین دیدند، فرمودند: فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خداوند فتح و پیروزی را بر دست او خواهد داد؛ مردی که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند. یاران شب را به صبح رساندند، در حالی که در این فکر بودند که پرچم فتح سرانجام به چه کسی واگذار می گردد.

چون صبح شد، پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام را خواست . گفتند: یا رسول الله ، او از درد چشم می نالد. فرمود: او را حاضر کنید. چون علی علیه السلام حاضر شد، پیامبر صلی الله علیه و آله مقداری از آب دهان بر دو چشم او مالید و برایش دعا کرد. چشمان امیر مؤمنان علیه السلام به برکت آب دهان پیامبر و دعای آن حضرت شفا یافت .

آنگاه رسول خدا پرچم را به علی علیه السلام دادند و برای او و یارانش دعا فرمودند که پیروز شوند.

نخستین کسی که از یهودیان همراه با کاروان خود بر مسلمانان حمله کرد، حارث ، برادر مرحب بود. مسلمانان پا به فرار گذاشتند؛ ولی علی علیه السلام به تنهایی پایداری فرمود و ضرباتی به یکدیگر زدند و سرانجام حارث به ضربت شمشیر امیر مؤمنان کشته شد.

یاران حارث به سوی حصار گریختند و وارد آن شدند و در را بستند. در این هنگام مرحب بیرون آمد و این رجز را خواند: در و دیوار خیبر می داند که من مرحب هستم ؛ سراپا سلاح و پهلوان کار آزموده ؛ غالباً ضربه می زنم و گاهی هم ضربه می خورم .

علی پیش آمد و رجزی در برابر او سرود و چنین گفت : من همان کسی هستم که مادرم مرا حیدر خوانده ؛ مرد دلاور و شیر بیشه ها. بازوان قوی و گردن نیرومند دارم و در میدان نبرد همانند شیر بیشه صاحب منظری مهیب هستم .

رجزهای دو قهرمان پایان پذیرفت . صدای ضربات شمشیر و نیزه های دو قهرمان اسلام و یهود وحشت عجیبی در دل ناظران به وجود آورد. ناگهان شمشیر برنده و کوبنده قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و سپر و کلاه خود و سنگ و سر را تا دندان دو نیم ساخت . این ضربت آن چنان سهمگین بود که برخی از دلاوران یهود که پشت سر مرحب ایستاده بودند، پا به فرار گذارده ، به درّ پناهنده شدند. علی علیه السلام یهودیان فراری را تا در حصار تعقیب کرد و در این کشمکش ، یک نفر از جنگجویان یهود با شمشیر بر سپر علی علیه السلام زد و سپر از دست وی افتاد. علی فوراً متوجه در گردید و آن را از جای خود کند و تا پایان کارزار به جای سپر به کار برد. پس از آنکه آن را بر روی زمین افکند، هشت تن از نیرومندترین سربازان اسلام از جمله ابو رافع سعی کردند آن را از این رو به آن رو کنند! نتوانستند! در نتیجه قلعه ای که مسلمانان ده روز پشت آن معطل مانده بودند، در مدت کوتاهی گشوده شد.

ابن ابی الدنیا گوید: از امیر مؤمنان علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: در جنگ خیبر ۲۵ زخم بر من وارد شد؛ پس نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدم و چون مرا چنین دید گریه اش گرفت و مقداری از اشک دو چشمش گرفته ، بر جراحتها کشید و در دم آرام گرفتم .